

خاورمیانه، آرایش قوای جدید قطب ها و سناریوی هسته ای

هر چه فرایند انحطاط سرمایه داری شتابناک تر شده است، سیاست سرمایه نیز قهرا تهوع آورتر گردیده است. سه دهه است که ایالات متحده، اتحادیه اروپا، ژاپن، استرالیا، اسرائیل، چین، روسیه، همه رسانه های این کشورها از مسأله اتمی شدن ایران می گویند، بلیه بحران آفرینی رژیم اسلامی را جار می زنند. در طول این چند دهه «نمایندگان» کشورها، اجتماع دولت ها، سازمان ملل و نهادهای تابعه، مؤسسات اطلاعاتی، امنیتی دنیا، مراکز تحقیقاتی، نظامی، فن آوری، استراتژیک بلوک بندیها، بخشی از گفتگو، هشدار، پژوهش خود را به این مسأله اختصاص داده اند. آیا واقعاً چنین است؟ و ماجرا در حدی است که اینان می گویند؟! فرض کنیم رژیم درنده اسلامی ایران در حال تولید بمب هسته ای است، از این فراتر، قبول نمائیم که چندین بمب آفریده و زرادخانه خوفناکی از کلاهکهای اتمی آراسته است. سؤال آنست که بناست با این بمبها، کلاهکها، زرادخانه ای هسته ای چه کند؟ چگونه دنیا را در معرض تهدید اتمی قرار دهد؟! مگر اسرائیل با حداقل 90 کلاهک هسته ای، متکی به قدرت امریکا، با حکومتی اشغالگر، جنگ افروز، مورد خشم و قهر بخش وسیعی از سکنه دنیا، فاقد مرادده سیاسی متعارف با پاره ای رژیم ها، با سلاحهای اتمی خود چه کرده است، چند نقطه دنیا را بمباران هسته ای نموده است؟ چند کشور مخالف را آماج شلیک کلاهکهای اتمی قرار داده است، در کدام جنگها، از این کلاهک ها استفاده کرده و کاربرد آنها را وثیقه پیروزی ساخته است؟!

از اسرائیل چشم پوشیم، دولت ایالات متحده از روز پیدایش تا حال در نقطه، نقطه جهان در حال جنگ بوده است، در هر دو جنگ بشریت سوز امپریالیستی اول، دوم نقش نیروی فاتح داشته است، شعله تمامی جنگ های منطقه ای دنیا را افروخته است، تا امروز قدرت برتر اقتصادی، صاحب عظیم ترین سهم در حاصل استثمار پرولتاریای جهانی و برای سالیان متمادی نیروی قاهر بلامنازع در تعیین الگوی نظم سرمایه داری بوده است. از سال 1945 به سلاح هسته ای دست یافته است، به روایتی 7700 و بر اساس آخرین گزارش سازمان ملل 5428 کلاهک اتمی در اختیار دارد، زرادخانه ای که برای چند بار انهدام جهان کفافی می دهد. امریکا با این شاخص ها، در طول این 77 سال به طور آشکار و رسمی فقط یک بار در پایان جنگ امپریالیستی دوم به سلاح هسته ای توسل جسته است. سبعیتی که اعمالش هیچ ربطی به کسب برتری نظامی در جنگ نداشت. به این توحش فراموش نشدنی تاریخی دست زد تا موقعیت برتر اقتصادی، نظامی، بلوک بندی خود را به رخ رقیبان برساند و نقش خود به عنوان قدرت فائقه روز سرمایه داری را تثبیت کند.

قطب عظیم دیگر سرمایه جهانی، اردوگاه شوروی سابق نیز، چهار سال بعد از ایالات متحده، اولین آزمایش هسته ای را با موفقیت آغاز کرد، با شتابی حیرت انگیز در تولید این سلاح از رقیب غربی پیش افتاد، تعداد کلاهکهای هسته ای موجودش برپایه برخی منابع 8500 و طبق آخرین اطلاعات منتشر شده از سوی سازمان ملل بالغ بر 5977 است. عظیم ترین و پرآوازه ترین انفجار هسته ای تاریخ را به طور آزمایشی در مجمع الجزایر «نویازملیا» در اقیانوس منجمد شمالی با پیروزی شگفت انگیز در عرصه کاهش ذرات رادیواکتیو و مواد مهلک انجام داده است، این قطب در کل این مدت، از دوره یکه تازی زیر بیرق «سوسیالیسم» تا فروپاشی اردوگاه، تا حال، تا حمله به اوکراین و رویارویی حاد نظامی با هر دو قاره عضو بلوک بندی رقیب، از این زرادخانه اختاپوسی هسته ای بهره نگرفته و دست به بمباران اتمی جاهای دیگر نزده است.

بریتانیا، فرانسه، چین، هند، پاکستان، اسرائیل، کره شمالی نیز دارای بیش از 1300 کلاهک هسته ای هستند و پیشینه پیوستن آنها به «باشگاه اتمی دنیا» بعضاً مانند انگلیس و فرانسه از 70 سال افزون است. در کارنامه این کشورها نیز

ظاهرا بر اساس ادعای منابع رسمی سرمایه داری، گزارشی پیرامون بمباران هسته ای این یا آن کشور به چشم نمی آید. با آوردن این نکات به سؤال خود در شروع بحث باز گردیم، اگر پرونده بمب هسته ای چنین است، اگر همین حالا 9 دولت، بیش از 127050 کلاهک هسته ای در اختیار دارند، اگر این کلاهکها برای چند بار انهدام کره زمین کافی است، اگر از سال 1945 تا امروز با گذشت 77 سال، ایالات متحده تنها کشوری است که دست به بمباران اتمی زده است، اگر این کار را فقط یک بار انجام داده است، اگر همه اینها واقعیت دارد، پس سرچشمه دنیاها جنجال در مورد خطر اتمی شدن رژیم اسلامی و بسیج سراسری دولتها برای این همه اجلاس، جنگ و ستیز، بی سابقه ترین تحریم ها، محروم ساختن دهها میلیون کودک و انسانهای فرتوت لب گور از خورد و خوراک، دارو، درمان در کجا قرار دارد؟ کل شواهد، حوادث، واقعیتها فریاد می زنند که ریشه غائله هرچه هست، جلوگیری از خطر گسترش تسلیحات هسته ای یا تلاش برای حفظ جان انسانها نیست. شاید گفته شود که جمهوری اسلامی یک رژیم هار، بحران آفرین، نماد تمامیت درندگی، فاشیسم، نسل کشی، آپارتاید جنسیتی، زن کشی، کودک کشی، بشرستیزی، بربریت دینی است و با رژیم های دیگر فرق دارد! رژیم اسلامی قطعا، یقینا کل این توحش ها را در ابعادی غیر قابل احصاء دارا است، اما این ادعا که دولتهای دیگر مالک 12705 کلاهک هسته ای، از جنس متفاوتی هستند!! سخنی بس بی پایه و توهم زا است. همگی عین هم، دولت سرمایه داری، سرمایه متعین در ساختار دولت و نظم اقتصادی، سیاسی، حقوقی، اجتماعی هستند. این تصور که گویا حاکمان سرمایه داری امریکا، روسیه، انگلیس، چین، هند، اسرائیل، در صورت احساس خطر و نیاز به کاربرد سلاح هسته ای برای حفظ موقعیت و تفوق خود، ذره ای از جمهوری اسلامی، پاکستان، داعش و بوکوحرام قابل اعتمادترند، فقط توهم بافی و فریبکاری است. وقتی «کیسینجر» آدمی می گوید: «دشمن آمریکا بودن خطرناک، اما دوست آمریکا بودن مرگبار است»، ترجمه واقعی کلامش چیزی سوای حرف درست «مایکل هادسون» نیست که: «امریکا اگر نتواند دنیا را مستعمره خود کند، آن را منفجر می سازد».

شمار کلاهک های هسته ای موجود در جهان (گزارش سال 2022 سازمان ملل)

کشور	تعداد کلاهک های هسته ای
روسیه	5977
ایالات متحده	5428
فرانسه	290
چین	350
انگلیس	220
اسرائیل	90
پاکستان	165
هند	160
کره شمالی	20
جمع	12705

برخی می گویند دلیل حساسیت امریکا، اتحادیه اروپا، چین، روسیه به ظهور «ایران هسته ای»، آنست که دستیابی رژیم به این سلاح ممالک دیگر خاورمیانه، عربستان، امارات، عراق، اردن، کویت، بحرین، قطر، ترکیه و مابقی را دچار

هراس می کند و به سمت تولید بمب اتمی می راند!! اگر چنین بود، تا همین امروز و جب به وجب منطقه باید زرادخانه رعب انگیز هسته ای می شد، زیرا همه کشورهای عرب، سالیان متمادی خود را در خطر تهاجم اسرائیل می دیدند و به کرات این خطر را لمس و تحمل نموده اند، کل دنیا نیز از نیمه دوم قرن بیستم تا امروز، احتمال وقوع جنگ فراگیر هسته ای میان بلوک ها را منتفی ندیده است. همه این نکات بسیار رسا فریاد می زنند که اگر صاحبان زرادخانه های غول پیکر هسته ای تا امروز دست به کار انفجار اتمی دنیا یا گوشه ای از آن نشده اند، فقط به این دلیل است که فلسفه و هدف واقعی تولید این سلاح، نه اعمال قدرت نظامی، برتری تسلیحاتی یا آتش زدن رقیبان در جنگ، که ابزاری در دست دولت ها، برای رقابت کوبنده تر با هم بر سر بازتقسیم سهام مالکیت، سود، حاکمیت سرمایه و افزایش سهم در حاصل استثمار توده های کارگر دنیا است. در همین راستا آنچه تاریخا زیرنام مذاکرات، توافقات، رقابتهای، مناقشات اتمی جنجال شده، به تنها چیزی که هیچ ربط نداشته، هسته ای شدن و نشدن جهان یا کاهش تهدیدات هسته ای علیه بشریت بوده است، جدال هر چه بوده، این آخری نبوده و عین همین مسأله در مورد پرونده اتمی ایران مصداق دارد.

ماجرا وقتی آغاز شد که امریکا بنیاد انتظار خود از جمهوری اسلامی، به عنوان رژیم دارای بیشترین ظرفیت و تدارک کمونیسیم ستیزی، کارگر کشی، بسیج فاشیستی نیرو در منطقه و دنیا را از لحاظ انحلال در نظم نسخه پیچی خود، متمرّد دید. رژیم اسلامی همه شاخص های ایدال حاکمان ایالات متحده را دارا بود، اما می خواست از آنچه دارد به نفع خود، به عنوان سلاح برنده زیادت خواهی های خود سود جوید، برخلاف انتظار دولتمردان امریکا عربده «انا شریک» سر می داد، دست به باج خواهی می زد، بحران می آفرید، در پیچ و خم بحران آفرینی ها، سهام سود و قدرت می جست، وضع روز دنیا هم با او یار بود. سرمایه داری و بیش از همه خود امپریالیستهای امریکائی، شرایط لازم برای این زیادت طلبی، سهم خواهی را پیش رویش پهن کرده بودند. سقوط اردوگاه، افول امپریالیسم ستیزی ناسیونالیستی، تهاجم کل بورژوازی جهانی به آخرین بازمانده های خورد، خوراک، پوشاک، سرپناه، آموزش، درمان و همه چیز توده کارگر، استیصال جنبش کارگری، وجود صدها میلیون گرسنه، عاصی آماده طغیان، بدون هیچ افق، هیچ آگاهی طبقاتی، غرق در باورهای مسموم دینی، ناسیونالیستی، مواهب عظمائی بودند که رژیم اسلامی از فاز حاضر انحطاط سرمایه داری حفاری و سلاح قدرت خود برای سهم خواهی می ساخت. غنائم سرمایه برای فاشیسم اسلامی به این حد محدود نمی شد، هر چه امریکا انجام می داد کفه قدرت رژیم را سنگین تر می کرد. حاصل سالها نسل کشی، جنگ افروزی اسرائیل، حضور ایالات متحده در منطقه، جنگ خلیج، حمله بوش به عراق، همه اینها به رژیم امکان داد بخشی از قدرت اقتصادی، سیاسی، نظامی لبنان، عراق، سوریه شود. وقتی امریکا نتیجه بادکاری خود را درو طوفان دید، دست به کار مهار هیولای تشنه هموردی و سهم خواهی شد. خواست چاره اندیشی کند و اینجا بود که پرونده هسته ای رژیم باز گردید. اسم رمزی برای تصفیه حساب ها که سه دهه است منطقه را در خود غرق کرده است، به پیچیده ترین و بی فرجام ترین گفتگوهای بین المللی تبدیل شده است. تحریمهای اقتصادی مرتبط با آن شدت استثمار دهها میلیون توده کارگر ایران را چند برابر کرده است، فقر، فلاکت، گرسنگی، اوارگی، گورخوابی، بی داروئی، بی درمانی، سیه روزی کارگران را هر چه موحش تر عمق داده و طوفانی ساخته است. حجم سرمایه طبقه سرمایه دار را تا ثریا بالا برده است. پایه های قدرت رژیم اسلامی را استحکام بخشیده است، انسان که در همین جدال جاری تا آستان تولید سلاح هسته ای پیش رفته، در دستیابی به دانش، تکنیک، طی پروسه های علمی، پژوهشی، آزمایشی، تخصص و زیرساخت این صنعت همه را بهت زده ساخته است، همه این ها رخ داده، اما مذاکرات، هسته ای میان ایالات متحده و رژیم هنوز در نقطه ماقبل صفر قرار دارد!! اساس ماجرا چیست؟، پرسشی است که واکاوی آن هدف اصلی بحث حاضر است. آنچه تا اینجا، پیش از ادامه مطلب مورد تأکید است ابعاد نامتناهی، مهندسی افکار و ششستوی مغزی بشر توسط سرمایه است. شالوده تولید

سرمایه داری بر عظیم ترین فریب تاریخ استوار است، سرمایه با زایش خود به کارگر می گوید «کار» او را می خرد!! نمی گوید که نیروی کارش را به «ثمن بخش» خریداری می کند، نمی گوید که آنچه می پردازد بهای جزء بسیار ناچیزی از کار اوست و چندین برابر یا چند ده برابر مزدی که پرداخت می کند کار بدون هیچ اجرت کارگر را تصاحب می کند و تبدیل به سود و سرمایه می سازد. بنیاد سرمایه داری، بنیاد اندیشه، شناخت، آگاهی، آموزش، اخلاق، فرهنگ، تمدن، حقوق، «آزادی خواهی» بنیاد کل ارزشهای اجتماعی، مدنی، اخلاقی، سیاسی، همه چیز سرمایه داری بر این دروغ، فریب و وارونه پردازی قائم است. نظام بردگی مزدی از لحظه ظهور و زادن این بوده است اما مسأله مهم آنست که با هر لحظه بالیدن، خودافزائی، گسترش، این فریبکاری، بازگون بینی را سرطانی توسعه داده است، آنچه در مورد ماجرای هسته ای می بینیم بارقه ای تاریک از دنیای مهندسی افکار و شستشوی مغزی سرمایه علیه بشریت است. چیزی که فاقد موضوعیت است مثنوی هزارتن کاغذ شده و آنچه بنیاد ماجرا است، پشت دنیائی شیادی پنهان مانده است. اساس کشمکش معلوم است، جمهوری اسلامی حاضر به انحلال در الگوی امریکا نیست، برخلاف رقیبان و دولت های دیگر راه دستیابی به بیشترین سهام مالکیت، حاکمیت را در عبور از این ادغام می بیند، امریکا نیز این رویه سهم خواهی را بر نمی تابد و برای متقاعد نمودن رژیم به تمکین، از هر دستاویزی از جمله سناریوی هسته ای بهره می گیرد، این چیزی است که در جاهای مختلف مختلف و در همین چند سطر بالاتر بر آن انگشت تأکید شده است، اما هدف نوشته حاضر، همان گونه که قبلاً گفته شد، نه بازگویی این نکته بلکه اشاره به مفصلبندی سراسری و پیچیده تر تقابلی است که جدال امریکا و رژیم اسلامی بخشی از آن است. یک پرسش مهم برای هر کارگر اهل جستجو آنست که چرا ایالات متحده، قطب مسلط سرمایه داری جهانی با پیشینه یک قرن جنگ افروزی، کودتاگری، هولوکاست آفرینی، راه مجبورسازی جمهوری اسلامی به انحلال در نظم نسخه پیچی خود را، «دبیلوماسی» دیده است، چرا در مورد ایران، همسان ممالک دیگر دست به لشکر کشی نزد؟ در پاسخ این سؤال حتماً گفته خواهد شد که ایران از سنخ عراق، افغانستان، لیبی، نیست، گزینه نظامی چشم انداز موفقیت نداشته است، کمالینکه در همین کشورها نیز شکست خورده و نتیجه معکوس بار آورده است. این پاسخ غلط یا بی ربط نیست، اما بیان همه واقعیت هم نمی باشد. امریکا به رغم سترونی توسلش به گزینه نظامی، بالاخره در همین مدت در پاره ای نقاط جنگ راه انداخته است. همه جا و در تمامی موارد شکست هم نخورده است، اگر در عراق و افغانستان باخته است، در یوگسلاوی سابق، بالکان، موفق به فراوان ویران سازیها و فتوحات تاتاریستی شده است. موردی که بر قضا مشابهتش با ایران بارزتر و برجسته تر از نمونه های عراق، افغانستان یا لیبی بوده است. بر همین اساس اشتباه سترگی است اگر فرار امپریالیستهای امریکائی از شبیخون نظامی علیه جمهوری اسلامی را به مجرد هراس از شکست و تحمل سرنوشت جنگهای خاورمیانه به حساب آریم، باید دلیل های استخواندارتر جست. برای این کار تاریخ سالهای بعد از فروپاشی اردوگاه را دقیق تر ورق زنیم. بعید است بورژوازی ایالات متحده لحظاتی پیروزمندانه تر از روزهای سقوط اردوگاه و فروریختن دیوار برلن درحافظه سیاه خود ثبت کرده باشد. آن روزها خواب طلائی غیرقابل تحققش را تعبیر شده می دید، جهان سرمایه داری را تک قطبی و خود را صاحب این قطب می یافت، اما این پیروزی خیلی سریع کابوس شد.

سرمایه داری چین با یک میلیارد نفوس طبقه کارگر با سرعت شگفت انگیزی راه ارتقاء به یک قطب غول پیکر سرمایه جهانی را طی می کرد. در شرائطی که اروپا، امریکا، ژاپن برای دستیابی به نرخ رشدهای سالانه 2 درصدی به تمامی اشکال تشدید استثمار، سلاخی معاش توده ه کارگر، رقابت های سبعانه، توسل می جستند، بورژوازی چین نرخ رشد زیر 14% را آژیر خطری برای تحقق هدف های تعیین شده خود می خواند. رشد فزاینده تراز بازرگانی کشور در شروع قرن 21، گسترش پرشتاب سرمایه گذاریهای مستقیم آن در جهان از جمله در کشورهای عضو اتحادیه اروپا،

امریکای شمالی، امریکای لاتین، افریقا، دولت و همه مراکز برنامه ریزی استراتژیک امریکا را غرق تشویش ساخت. مسأله اما در داده های آماری مربوط به توسعه غول آسای چین خلاصه نمی شد، آنچه بورژوازی امریکا و اروپا، به ویژه اندیشکده های فوق تخصصی دو قاره را دچار هراس می کرد، الگوی متفاوتی از سرمایه داری بود که دولت این کشور برای پیشبرد اهداف خود پیش رو داشت. اینکه انستیتوهای مذکور تا چه حد ماجرا را موشکافی می کردند، دقیقا نمی دانیم، اما اینکه دولتمردان چینی و «حزب کمونیست چین» به عنوان نهاد برنامه ریزی، نظم، قدرت، حاکمیت سرمایه داری چین به راه خود اشراف داشتند، مسأله اسرارانگیزی نیست. «هو جین تائو» رئیس جمهور سابق کشور در پاسخ یکی از خبرنگاران که از او پرسید: اقتصاد چین بعد از امریکا بزرگترین قطب سرمایه جهانی است، با این وصف هنوز از «چین کمونیست» سخن می گوئید! پاسخ داد که: «مارکسیسم - لنینیسم چراغ توسعه اقتصادی جامعه حاضر ما است!!» شاید همه یا غالب کسانی که این جمله «هو جین» را خواندند آن را به اغواگری «رویزیونیستی» تعبیر کردند!!، اما او خوب می دانست چه می گوید. «هو جین» و صدرنشینان حزب کمونیست چین پیشینه ای متفاوت با همتایان غربی، امریکائی داشتند، شعور آنان با نفرت ایدئولوژیک به کمونیسم تغذیه نشده بود، بالعکس سرمایه داران و حلقه ای از نمایندگان تیزبین سرمایه داری بودند که در پروسه تکوین شعور، آموزش و ایفای نقش اجتماعی از یک سو «درد وطن»، شور توسعه صنعتی میهن، عشق سوزان سرمایه داری شدن کشور داشتند. از سوی دیگر کاپیتال خوانده، «مارکسیسم» مسلک، آشنا به بحران زانیهای اندرونی سرمایه بودند، از تجربه شوروی سابق درسها آموخته و از شرایط روز سرمایه داری جهانی شناختی ژرف تر از اندیشکده ها و مراکز استراتژی پرداز امریکائی، اروپائی داشتند. سفینه بانان سرمایه داری چین و صفا نشینان حزب کمونیست با این شاخص ها و تواناییها از زمان «تنگ شیائوپینگ» به بعد دست به کار تنظیم الگوی متفاوت با الگوهای غربی و روسی برای توسعه غول آسای سرمایه داری چین گردیدند و در این راه برای کوتاه مدت موفقیت هائی به دست آوردند، الگویی که بدون هیچ تردید کل بحران زائی های سرشتی رابطه خرید و فروش نیروی کار را در خود خروشان داشت اما برای دوره ای مستعجل با این تعارضات قهری غیر قابل گریز بازی می کرد، پیش می رفت و قهرا هزینه کل سناریو را به کوبنده ترین شکل ممکن بر زندگی یک میلیارد نفوس توده کارگر چین و دنیا سرشکن می ساخت.

شیرازه الگوی این جماعت آن بود که اتکاء یک سویه سرمایه به افزایش بارآوری کار برای تضمین سودافزائی و خودگستری، در شرایط روز دنیا با تعارضی انفجارآمیز مواجه شده است، سرمایه داری چین باید این خطر و فرایند فورانش را زیر ذره بین آرد، در پیچ و خم تصادمات میان نیاز حیاتی به ارتقاء بارآوری کار و مخاطرات سیر صعودی متوسط ترکیب ارگانیک سرمایه، تونلهائی مستعجل حفر کند که پویه پیشی گیری نرخ انباشت از نرخ تولید اضافه ارزش و وقوع بحران را حتی المقدور به تعویق اندازد. راههائی که میان تولید حداکثر توسط حداقل نیروی کار در یک سو و استثمار مشدد بیشترین شمار نیروی کار در سوی دیگر، بالانس مقدور برقرار نماید. سکانداران «حزب کمونیست چین» پاشنه آشیل بورژوازی غرب در این زمینه معین را کانونی برای درس آموزی دیدند. سرمایه داران امریکائی و اروپائی بی نیاز از آناتومی اندیشوار ماجرا، در فرایند صدور سونامی وار سرمایه به اقصی نقاط عالم، به طور به خودی، با این مشکل گلاویز شدند و آن را به چالش کشیدند. وضعیت روز اما با آن زمان تفاوت فاحش داشت، دنیا از سرمایه اشباع بود، سرمایه داری کومه های محقر زنان ویتنامی، فیلیپینی، بنگالی، افغانی، افریقائی را هم کارخانه و محل پیش ریز ساخته بود، متوسط ترکیب آلی سرمایه در دنیا مشابهنی با شروع قرن بیستم حتی دهه های آخر آن نداشت. بورژوازی چین چنان وضعی را در مقابل خود می دید و باید برای توسعه و تسلط طلبی اختاپوسی سرمایه اجتماعی چین دست به چاره اندیشی زند. تقلا برای ایجاد یک مفصلبندی احتمالی حتی المقدور که ارتقاء هر چه افزونتر تکنیک، افزایش

بارآوری کار، بالا بردن پرشتاب اضافه ارزش نسبی، افزایش مستمر شمار کارگران مورد استثمار، تشدید فزاینده نرخ استثمار، سرکوب سیستماتیک فکری و فیزیکی طبقه کارگر، به پائین راندن سطح انتظار کارگران، کاهش افراطی هزینه تولید، افزایش غران اضافه ارزش ها، به اوج بردن قدرت رقابت سرمایه های چینی در بازار جهانی، کهکشانی ساختن سهم سرمایه اجتماعی کشور از کل اضافه ارزش های حاصل پرولتاریای بین المللی، همه این پدیده های بعضا همسو، بعضا متضاد و غیرقابل جمع را در درون خود به هم قفل زند. حزب کمونیست چین در این راستا کوشید و همان گونه که بالاتر گفته شد، برای دوره ای کوتاه نتایج چشمگیری به دست آورد. رشد حیرت انگیز سرمایه داری چین در دو دهه اخیر محصول به کارگیری این الگو بوده است. الگویی که یقینا به سرنوشت سایر شکل‌های برنامه ریزی نظم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی سرمایه داری مواجه خواهد شد.

بورژوازی امریکا تا خواست سقوط اردوگاه و یک قطبی شدن نظام بردگی مزدی را جشن گیرد، تا خواست راهی برای تعیین تکلیف با نقش بازی رژیم اسلامی در خاورمیانه و خلیج جوید، تا خواست محصول کشته های خود، در شکل طالبان، القاعده، زنجیره مشابهان را باز شناسد، ناگهان سایه رقیب چینی، با ظرفیت عظیم هموردی در بازار جهانی، الگویی توانا تر برای شکار اضافه ارزش های حاصل استثمار کارگران دنیا را بر سر خود سنگین یافت. با ظهور چین همه مناقشات دیگر از جمله غائله هسته ای جمهوری اسلامی به شاخه ای از جدال اصلی تبدیل شد. حاکمان امریکا خود را در دنیائی یافتند که دهها بار از عصر جنگ سرد و یکه تازی اردوگاه برایشان هراس انگیزتر بود. شوروی سابق رقیب اقتصادی ایالات متحده، اروپا، ژاپن نبود و توان رقابتش برای چپاول اضافه ارزشهای بین المللی محلی از اعراب نداشت. چین نه فقط حی و حاضر تهدیدی عظیم بود که مشاهده تواناییهایش زمین زیر پای بورژوازی ایالات متحده را دچار زلزله می ساخت. بعلاوه چین تنها نبود، روسیه به عنوان نخستین قدرت اتمی دنیای روز، مالک عظیم ترین منابع انرژی فسیلی جهان و دارای چشم انداز قابل تعمق بازسازی سرمایه داری فروپاشیده خود در کنار چین قرار داشت، هند غول دیگر اقتصاد دنیای سرمایه داری هم خود را با الگوی چینی توسعه اقتصادی همراه تر و چرخه ارزش افزائی سرمایه اجتماعی اش را به چین نیازمندتر از ایالات متحده و اروپا می دید.

سیمای بلوک بندی جدید چنین بود و جدال هسته ای امریکا با رژیم اسلامی دقیقا به این قطب بندی قفل شد. در پرتو این قفل شدن اهمیتی بیشتر از پیش پیدا کرد، چاره اندیشی برای آن مشکل تر گردید، عبور از پیچ و خمهای پیچیده تر و حیاتی تر شد. حوزه جغرافیائی تقابل و کانون تمرکز رویارویی ها خاورمیانه بود، منطقه ای که تاریخا نقش ویژه و سرنوشت سازی در تعیین توازن قوا میان بلوک بندیها و غولهای عظیم الجثه سرمایه داری داشته است. بارها گفته ایم که بحران هسته ای اسم رمزی برای غائله تن دادن یا ندادن رژیم به الگوی نظم ایالات متحده است، ماجرا اکنون بیش از پیش به جدال بلوک ها، دولت ها بر سر سهم خود از حاصل استثمار توده های کارگر دنیا قفل می شد، بورژوازی ایالات متحده هر گام سهم خواهی جمهوری اسلامی و پیروزی او در این مصاف را شکستی فاحش برای خود در مقابل رقیبان می دید، درست به همین دلیل، بنیاد تقلائی خود را بر متقاعد نمودن رژیم ایران به تمکین و هموارسازی راه ادغام در نظم معماری شده خود می یافت. این راه از منظر دولت اوپاما با ورود سنجیده در چرخه تولید سرمایه داری ایران بود، او، حزب و تیم مذاکره کننده اش خطر عروج پرشتاب سرمایه داری چین را می دیدند، افول موقعیت امریکا در تقسیم کار جهانی سرمایه داری در مقابل چین را نیز ولو انکار آمیز در وجود خود درد می کشیدند. خاورمیانه جای دیرین مصافها و تسویه حسابها بود، رژیم اسلامی مدام آن را مشتعل تر هم می ساخت، شکستهای پی در پی امریکا در جنگهای افغانستان، عراق پافشاری بیشتر برای جبران خسارتها را طلب می کرد، همه اینها بود، اما کابوس صعود چین محاسبات را بر هم می ریخت. باید فکری برای شرق آسیا می شد، شواهد به گونه ای زمخت می گفتند که امریکا و متحدان

دستپاچه و سرگردانند، برجام سال 2015 مرهمی بر زخم سرگردانیهها بود. دولت اوباما خود را می‌فریفت که تفاهم نامه وین، تفاهمات بعدی را به دنبال خواهد آورد. خیال بورژوازی ایالات متحده از حوزه خلیج تا حدی آسوده و بر هم‌آوردی با چین متمرکز خواهد گردید. روند اوضاع خلاف این پیش رفت. سیل فنا از همه سو، از کاخ سفید همان قدر قوی که از بیت ولی فقیه، تمامی «نقش امل‌ها» را باطل کرد، دولت روحانی کوشید تا برجام یک را به دو، سه، بیشتر، به سوی ادغام رژیم در الگوی نظم امریکا، مسالمت با کشورهای عرب منطقه، مماشات با اسرائیل سوق دهد، جناح مسلط ساختار قدرت سد این راه شد، در امریکا نیز نهادهای کلیدی مالی سرمایه داری راه را بر لغو تحریم‌ها و عادی شدن داد و ستد سرمایه اجتماعی ایران با بازار جهانی بستند. «جدال هسته‌ای» که از بنیاد هیچ ربطی به مسأله هسته‌ای نداشت، جدالی که اسم رمز تمکین یا عدم تمکین جمهوری اسلامی به استراتژی سراسری ایالات متحده و قفل شدن سهم خواهی رژیم به این قبول یا سرپیچی بود، به رغم برجام، هیچ شانسی برای گشایش پیدا ننمود، تفاهم نامه وین مرده به دنیا آمد و از لحظه انعقاد راه گورستان رفت. ادغام در نظم نسخه پیچی امریکا برای رژیم خط قرمز محسوب می‌شد. روی این خط قرمز باید کمی درنگ کنیم، تمامی مجامع، محافل، پژوهشکده‌ها، دولت‌ها، خط قرمز رژیم را امریکاستیزی ایدئولوژیک توصیف می‌کنند!! این تحلیل پوشالی است. جمهوری اسلامی مثل هر دولت دیگر آن می‌کند و آن می‌جوید که سرمایه نیاز دارد، شکی نیست که راه جستجوهایش با خیلی از رژیمها متفاوت است اما حتی تمایزاتش سرچشمه ایدئولوژیک ندارند، به چگونگی دریافت حاکمان از شیوه‌های موفق تر سهم خواهی و افزون طلبی مربوط است. امریکا گریزی رژیم نه عقیدتی که سلاح جدال برای رقم زدن سهم در یک قدرت است. بورژوازی مؤسس رژیم اسلامی حتی پیش از عروج به اریکه حاکمیت، وقتی تسخیر قدرت را خواب هم نمی‌دید، امریکاستیزی، غرب گریزی را سلاح سهم خواهی می‌دید، سلاحی برای سازماندهی فاشیستی نفرین شده ترین، گرسنه ترین، فرومانده ترین، لایه کارگران ایران، منطقه، دنیا، که بر موج قدرت آنها بنشینند و نعره سهم جوئی سر دهد. رژیم با این جهتگیری، هر وجب حضور امریکا در چرخه تولید و سامان پذیری سرمایه اجتماعی ایران را نقض میثاق سهم خواهی و موقعیت جوئی می‌دید. شعور آب بندی شده طبقاتی اش، او را می‌داشت تا هر تلاش امریکا برای اشتراک منافع اقتصادی اتحادآمیز در داخل یا خارج را خط قرمز پندارد. راهبرد منبعث از همین شناخت بود که در طول چندین سال، کل مذاکرات هسته‌ای جمهوری اسلامی با امریکا یا ترکیب موسوم به 5+1 را در سفرهای طنزآمیز چند وقت یک بار «سعید جلیلی» به اروپا، قدم آهسته اجبارآمیز و نفرت جوش وی به سمت «کاترین اشتون» نگاه خیره زهداگینش به موزائیکهای کف سالن، اصرار مفرطش در نمایش بی‌اعتنائی به هر گفتگو، بیان چند جمله ضد امریکائی، بازگشت به هواپیمای اختصاصی و پایان مأموریت خلاصه کرد. رژیم هویتی و استراتژیک قصد مذاکره نداشت، نیازی به گفتگو نمی‌دید، فرار از گفتگو را هم خطری بالفعل و حتمی برای سهم خواهی خود نمی‌یافت. هدفش از اعزام جلیلی، همراهان نه تفاهم که نمایش اعتقاد به «دیپلوماسی» و سرگرم سازی حریف بود. هیأت امریکائی نیز با هفت خطی خاص تفوق آگین، ماجرا را می‌کاوید و فاز انتظارانش را تنظیم می‌کرد. شأن نزول گفتگوها در آن دوره برایشان این بود که سنگ بنای موحش ترین تحریمها را برهم چینند و حول این کار «اجماع جهانی»! دولتها پدید آرند. هر دو طرف در مسیر خواسته‌های خود موفق پیش رفتند، جمهوری اسلامی هدفهای مهم روزش را دنبال کرد، نفوذ اقتصادی، سیاسی، نظامی خود در کشورها را تحکیم نمود و گسترش داد، الگوی نظم جهانی بورژوازی ایالات متحده را بر هم ریخت و بی اعتبار ساخت. امریکا نیز زنجیره کم نظیر و بی بدیلی از تحریمهای اقتصادی را بر چرخه اقتصاد سرمایه داری ایران آوار نمود، تحریم هائی که ریال، ریال هزینه اش توسط رژیم، یکراست بر شیرازه معاش توده های کارگر سرشکن گردید.

وضع در آن زمان چنین بود، جدال هسته ای که هر چه بود هسته ای نبود، در چنین مداری سیر می کرد، این شرایط چند سال بعد تفاوت کرد و وارد فاز دیگری شد. تحریم ها شیرازه اقتصاد سرمایه داری ایران را پاشید. رژیم برای معماری شبکه وسیع اختاپوسی پیش ریز سرمایه در جاهای مختلف با هدف سودفزائی عظیم تر و به صورت خاص حل معضلات سر راه سامان پدیری سرمایه اجتماعی ایران یا دور زدن تحریمها، در آغاز راه بود. کارهای زیادی انجام داده و حجم بسیار زیادی کار پیش رو داشت. برای پیشبرد تمامی استراتژی و اهداف خود در داخل، منطقه، جهان، از جمله برای ساختمان هر چه کامل تر همین شبکه انباشت اسرارآمیز سرمایه در کشورهای مختلف نیازمند منابع مالی سرشار بود. برجام 2015 در همین راستا موضوعیت پیدا کرد. این حرف خامنه ای که باید نرمش قهرمانانه نمود، با «جام زهر نوشیدن» خمینی تفاوت داشت، خمینی وقتی آن عبارت را بر زبان آورد، تمامی توان و نای ادامه جنگ را از دست داده بود، پایان جنگ تنها کاری بود که می توانست انجام دهد. خامنه ای خود را در چنان شرایطی نمی دید. او پروسه بحران آفرینی، سهم خواهی، عدول از ادغام در الگوی نظم امریکا را مختومه نمی پنداشت، کاملاً دنبال می نمود، برای تداوم هر چه نیرومندتر و فزاینده ترش به منابع مکفی مالی و تأمین هزینه نیاز داشت و به برجام تن می داد تا این منابع و امکانات را به چنگ آورد، عملاً نیز تا حدی به چنگ آورد.

تصویر صحنه رخدادها برای کل کارگران دنیا و بیش از همه توده کارگر گرسنه و نفرین شده خاورمیانه درس آموز است، شوربختی عظیم دامنگیر این طبقه آن است که زیر مهمیز جنون زای گمراهه رفتن ها رمقی برای آموختن ندارد، در جبهه طولانی کشمکش ها، گفت و شنودها، قدرت آرائیها، کل بورژوازی حیرت آور سود می برد. کل طبقه کارگر منطقه هم دهشتناک زیان می دید، می فرسود، تباه می شد، ژرف تر و کوبنده تر به گندزار گرسنگی، فقر، بی خانمانی، آوارگی فرو می رفت. جمهوری اسلامی حجم سرمایه گذاریهای خود در عراق، لبنان، سوریه، امارات را افزایش داد. زمانی قدرت برتر سیاسی عراق شد و همین حالا به دنبال تحمل خیلی عقب نشینی ها، در دولت، پارلمان، ارتش، پلیس این کشور حضور دارد، در سوریه بخشی از قدرت سیاسی، نظامی است، در لبنان به رغم شکست ها یک نیروی مؤثر است، همزمان با شکل ویژه ای از «صدور سرمایه» شبکه اختاپوسی گسترده ای از انباشت در کشورها پدید آورده است. شبکه ای که تراستها، بنگاههایش با هویت بومی کشورها، کار می کنند، شمار کثیر کارگران را استثمار می نمایند، مایحتاج چرخه ارزش افزائی سرمایه اجتماعی ایران را تهیه می کنند، تولیدات داخلی را صادر و به فروش می رسانند، با ارز حاصل آن کالا می خردند و وارد ایران می کنند. نفت می فروشند و اضافه ارزشهای نفتی را در اختیار طبقه سرمایه دار ایران قرار می دهند. از رژیم اسلامی که بگذریم، اسرائیل به بیشترین پیروزیها دست یافته است، آخرین بارقه مقاومت کارگران فلسطینی را درهم شکسته است. بورژوازی عرب را بی پرده تر از پیش با خود همراه کرده است. رئیس ائتلاف ضد جمهوری اسلامی در منطقه شده است. امریکا نیز در فروش سلاح موفقیت هائی داشته است، هر کدام از دولتهای عرب گامهای چشمگیری برای تحکیم موقعیت خود و احراز سهام افزونتر سود، سرمایه، مالکیت، قدرت به جلو برداشته اند. توده های کارگر ایران، خاورمیانه، منطقه، تنها نیروئی هستند که با تحمل استثمار هر چه سهمگین تر، فقر، فلاکت، گرسنگی و بی خانمانی هر چه فاجعه بارتر، هزینه کل کشمکشها، موفقیت های دولت ها، سرمایه افزائی و سود اندوزی کهکشانی تر سرمایه جهانی را پرداخت کرده اند.

به فرجام برجام در روند مجادلات، در متن صف آرائیهای روز، در کوران حوادث و شرایط موجود نظر اندازیم. عمر گفتگوی هسته ای رو به اتمام است. موضوعیت این سناریو منتفی و تاریخ مصرف آن در حال پایان است. چیزی به نام معضل هسته ای وجود نداشت، سرچشمه جدال پافشاری تسلط طلبانه بورژوازی ایالات متحده برای تحمیل الگوی نظم خود بر دنیا در یک سو، سهم خواهی افراطی رژیم اسلامی از طریق توسل به سازماندهی فاشیستی مفلوک ترین

عاصیان، بحران آفرینی و امتناع از ادغام در نظم نسخه پیچی امریکا بود. این جدال همچنان وجود دارد اما اهمیت آن برای امریکا بسیار کم، وزن آن اندک، حتی قابل چشم پوشی شده است. کشمکش «هسته ای» که هیچ گاه هسته ای نبود اکنون به نقطه ناپیدائی در کهکشان رقابت ها، همآوردی های فزاینده و توفانی میان امریکا و چین، میان قطب همراه چین و قطب متحد امریکا تبدیل شده است. در اینجا قرار گرفته است، در این بلوک بندی هم سوژه مهمی برای تسویه حساب نمی باشد. برای روشن شدن موضوع به آنچه رخ داده است نگاه کنیم.

موازنه تجاری چین با دنیا در فاصله میان سالهای 2011 تا 2021 از 154 میلیارد و 900 میلیون دلار با روند مستمرا مثبت و بدون افت منفی یا سیر نزولی، به 259 میلیارد دلار در 2013 رسیده است. در 2015 تا بالای 593 میلیارد دلار افزایش یافته است. در 2015 تا 2020 به رغم نرخ رشد طلائی سالانه تحت تأثیر آنچه تلاش برای «بهبود» و ارتقاء مصرف داخلی نام گرفت!! شاهد کاهش این موازنه اما به گونه چشمگیری مثبت هستیم. در 2020 با عقب نشینی کرونا رشد مجدد آن آغاز و در 2021 تا مرز 677 میلیارد دلار بالا می رود. در همین دوره سرمایه های چینی به لحاظ دست اندازی به حوزه های تازه انباشت، در 5 قاره جهان رکوردهای خیره کننده ای به ثبت می رسانند. حجم صادرات سرمایه ای چین به اتحادیه اروپا که تا 2009 کمی بالاتر از 6 میلیارد دلار بود، در سال 2010 با افزایش دو برابری به 13 میلیارد دلار نزدیک می گردد، در 2011 از 20 میلیارد دلار می گذرد، در سال 2013 رقم 40 میلیارد دلار را پشت سر می گذارد، در 2015 اوج می گیرد و به سقف 65 میلیارد می رسد، 2017 از 86 میلیارد دلار عبور می کند و بالاخره در 2019 بر ساحل 94 میلیارد دلار پهلو می گیرد. این داده ها صرفا به سرمایه گذاری چین در صنایع و حوزه های مهم اقتصادی کشورهای عضو اتحادیه اروپا اختصاص دارند و شامل صادرات متنوع دیگر از جمله کالا - سرمایه های مورد نیاز چرخه بازتولید سرمایه اجتماعی قاره نمی گردد. چرا اروپا و امریکا به سرعت، بازار فروش کالاهای چینی و حوزه پیش ریز سرمایه های این کشور شدند، دلیلش روشن است. کالا - سرمایه های چینی با نیروی کار شبه رایگان توده کارگرچندین صدمیلیونی این کشور با نازل ترین بها آماده فروش می شود و در شرائط وانفسای افول شتاب آلود نرخ سودها، هر تراست سرمایه داری در هر کجای جهان به ویژه سرمایه اجتماعی کشورهای دارای متوسط بالای ترکیب ارگانیک برای خرید آنها دست و پا می شکنند. خرید این کالا - سرمایه ها هزینه تولید جوامع اروپائی، امریکائی را پائین می آرد و به همان میزان بر روی افزایش حجم و نرخ سود آنها تأثیر دارد. آنچه در مورد مبادلات اقتصادی چین با اتحادیه اروپا گفته شد، به گونه گسترده تری در رابطه با امریکا مصداق دارد. بی جهت نیست که هرچه دولتهای ایالات متحده و ممالک اروپائی تریبون های نیرومندتری برای افشاکگری علیه دولت چین راه می اندازند، حجم سرمایه چینی صادر شده به این قطب ها و کالا - سرمایه های خریداری شده این دولتها برای نیاز چرخه بازتولید سرمایه اجتماعی دو قاره بالا می رود.

چین در این چند دهه بیش از نصف تجارت خارجی امریکای لاتین را به خود اختصاص داده است، نقش اول را در صدور سرمایه به قاره افریقا احراز کرده است. میزان سرمایه گذاریهایش در امریکا از حجم سرمایه های امریکائی پیش ریز شده در چین بالاتر رفته است و موازنه بازرگانی اش با امریکا مثبت، آن هم با داده های بسیار حیرت زا است. و بالاخره در خاور میانه، در نقطه ای که رخدادهای جاری آن و به طور خاص، سهم خواهیها، بحران آفرینی های رژیم اسلامی در یک سو، تسلط جوئی امریکا در سوی دیگر، مجادلات هسته ای دو طرف، تبعات سرکش این جدال، کانون اصلی تمرکز بحث حاضر ما است، چین با سرمایه گذاریهای عظیم و حضور اقتصادی بی سابقه نقشی از همه لحاظ تعیین کننده و اثرگذار پیدا نموده است. حجم داد و ستدهای اقتصادی چین با امارات در بازه زمانی میان 2001 تا حال، سالانه 30% رشد داشته است. رقمی که طبیعتا بهت انگیز است. در این مدت بیش از یک هزار شرکت چینی در امارات

مستقر شده اند. حجم مبادلات اقتصادی دو کشور که در سال 2008 زیر فشار بحران اقتصادی سراسری آن ایام، به 21 میلیارد دلار سقوط کرده بود، در 2015 از مرز یکصد میلیارد دلار گذشت. ارتش امارات که تا چند سال پیش برای خرید تسلیحات، تراست های تولید سلاح امریکائی را یگانه طرف گفتگو می دید اینک 12 جنگنده IL15 ساخت کمپانی چینی کاتیک را در اختیار دارد. حدود 8% نفت مورد نیاز چین نیز توسط امارات تولید و صادر می گردد. ارزش مبادلات تجاری سالانه عربستان با چین از امارات افزون تر است. مبادلاتی که به نفت یا کالاهای مصرفی محدود نیست، چین یکی از کشورهای اصلی صادر کننده سرمایه به عربستان است، در حوزه های مهم اقتصادی این کشور، از جمله نفت، پتروشیمی، کشاورزی و تولید انرژی حضور وسیع و فعال دارد. عراق سومین شریک خاورمیانه ای چین به رغم فروپاشیدگی اقتصادی دیرپای خود هر سال حدود 40 میلیارد دلار با دولت و غولهای صنعتی، مالی چین داد و ستد می کند. ترکیه با مبادلات اقتصادی بالای 34 میلیارد و عمان بیش از 32 میلیارد شرکای بعدی چین در منطقه اند. سراسر دنیا جمهوری اسلامی را حیات خلوت اقتصادی چین می پندارد و این در حالی است که حجم معاملات تجاری یکایک ممالک بالا با چین از رژیم اسلامی افزون تر است، ایران در رتبه ششم قرار داد و اسرائیل با یک رده پائین تر، جایگاه هفتم را دارد.

ارقام بالا را با حجم داد و ستدهای اقتصادی میان امریکا و کشورهای منطقه قیاس کنیم، عروج پرشتاب یکی و اگر نه افول اما رکود دیگری را متوجه می شویم. صادرات امریکا به امارات در سال 2021 بالغ بر 73 میلیارد و وارداتش از این کشور کمتر از 16 میلیارد دلار بوده است. این اقلام حتی اگر با حجم بازرگانی امارات و چین در سال 2015 مقایسه شود نه بالاتر بلکه پائین تر است. در همین سال کل معاملات تجاری عربستان و امریکا هم به رقم 90 میلیارد دلار نرسیده است

چرا به مرور داده های بالا پرداختیم؟ مکان آنها در نوشته حاضر چیست؟ پاسخ روشن است. محور گفتگوی ما آن بود که آنچه زیر نام مجادلات هسته ای جنجال شده است پوششی برای تعیین تکلیف در پهنه جدال ها و مناقشات دیگر است. در جایی از بحث بر این نکته تمرکز کردیم که استخوانبندی جدال واقعی یا آنچه بنیان اصلی کشمکش را تعیین می کند به رقابتها و مشاجرات جاری بلوک بندیها قفل است. داده ها را آوردیم تا اشاره وار نشان دهیم که جهان امروز و خاورمیانه موجود به لحاظ آرایش قوای بلوک بندیها با دیروز تفاوت بارز کرده است. این تفاوت ها موضوعیت سناریوی هسته ای را هم نه ضربتی و یک باره اما با شتاب به سمت منتفی شدن می راند. بورژوازی امریکا بیش از هر زمان دیگری خود را در خطر حتمی تبدیل به قطب دوم سرمایه داری جهانی می بیند، حتی در خاورمیانه اگر از فروش سلاح چشم پوشیم، چین و روسیه قطب برتر اقتصادی هستند، در چنین وضعی غوطه در بحر جلوگیری از بحران آفرینی و سهم خواهی رژیم اسلامی دردی از بورژوازی امریکا درمان نمی کند، امریکا این را فهمیده است، به همین دلیل رغبتی به ادامه گفتگوی هسته ای ندارد، رژیم اسلامی نیز به نوبه خود ماجرا را دریافته است و می داند که دیگر کوبیدن بر طبل «حق هسته ای شدن» برگ برنده ای برای سهم خواهی او نیست.

سؤال مهم اما در مقابل توده های کارگر ایران، خاورمیانه قرار دارد، طبقه ای که شوم بختانه از هیچ حال و هوای مساعدی برای جواب دادن برخوردار نیست. در پیچ و خم کشمکش ها، کل سرمایه جهانی غول آسا سود برده و پیروزی به دست آورده است، قطب ها، دولت ها و بخش های مختلف بورژوازی، متحد یا متخاصم، مألوف یا سبعانه بر سر سودها و پیروزی ها با هم مصاف داده اند. برخی عروج نموده اند، بخشی افول کرده اند، آنکه همه جا رعب آور باخته است. کارگران و نسلهای متوالی آنها است، طبقه کارگر هر کشور خاورمیانه از ایران، ترکیه و پاکستان گرفته تا افغانستان، عراق، سوریه، یمن، تا اردن، بحرین، عربستان، امارات، کویت مثل کل طبقه کارگر جهانی، در طول چهل

سال اخیر هر روزش از روز پیش وخیم تر گردیده است. پیش از این اسیر فلاکت، گرسنگی، فاقد آموزش، درمان و مایحتاج اولیه معیشتی بود، در این چند دهه طول و عرض سیه روزیها چند برابر شده است، جنگ زدگی، نسل کشی، یکه تازی فاشیسم اسلامی بورژوازی در صدها شکل، صدها هیأت مافیائی، صدها بسته بندی نازیستی، جنگهای ویرانگر و انسانیت سوز قومی، قبیله ای، ناسیونالیستی مولود سرمایه داری بر آنچه پیش تر وجود داشت مزید شده است، خاورمیانه جهنمی سراسر مشتعل، سوزان و کوره سوخت و خاکستر شدن توده های کارگر گردیده است. در هر نقطه میلیون ها کارگر زیر بیرق بخشی از ارتجاع درنده آدمخوار بورژوازی علیه میلیونها کارگر آویزان به مافیائی دیگر از طبقه سرمایه دار با نعره نفرت بار دینی، قومی می جنگند و فاجعه پشت سر فاجعه می آفرینند، اگر بردگان سیه روز مصر باستان یا بردگان سیه روزتر ایران هخامنشی، ساسانی زیر شلاق قهر شاهان برده دار جرز دیوار اهرام ثلاثه، تخت جمشیدها، تیسفون ها می شدند، توده های عظیم طبقه ما مسخ و منجمد در رسوبات سیاه باورهای دینی، ناسیونالیستی مخلوق سرمایه، زیر بمباران شستشوی مغزی سرمایه داری، با رضا، رغبت، شوق، ایمان خود را تسلیم همان سرنوشت یا بدتر از آن می سازند. فرجام این شب دیجور چیست؟ دو پاسخ بیشتر ندارد، نابودی بشریت کارگر و بقای نظام بردگی مزدی، جواب دوم خیزش ضد سرمایه داری و لغو کار مزدی توده های کارگر است. دومی اگر نه مقدر، اما تاریخ پشتوانه احتمال نیرومندتر طلوع آن است. طبقه کارگر ایران در این پهنه، در فراهم آوری شرایط این طلوع، در کمک به این زایمان سترگ تاریخی می تواند نقشی کارساز ایفاء کند. جنبش کارگری ایران اگر از مبدأ این کارزار فاصله ای هم نگرفته است اما راه را آغاز نموده است. باید آگاه تر، استوارتر، شورائی تر، ضد کار مزدی تر پیش تازد.

ناصر پایدار

ژوئیه 2022